

جنگ عراق و زدوبندهای پشت پرده نقش ایران در سرنگونی صدام و آینده منطقه

انتخاب زمان حمله

حمله آمریکا و انگلیس و بازیگر اصلی و پشت پرده یعنی اسرائیل به عراق پنج شنبه 29 اسفند آخرین روز از سال ایرانیان و تنها یکروز پیش از نوروز صورت گرفت. در این ایام ایرانیان، افغانها، کردها، بسیاری از ساکنین جنوب عراق و ملت‌های دیگری در منطقه سرگرم برگزاری مراسم نوروز هستند. مخصوصاً تعطیلی نوروز در ایران با سکوت نسبتاً کامل مطبوعات و مسافرت مردم بسایر شهرها و دید و بازدیدها توجه زیادی را بخود جلب میکند. در چنین شرایطی دولتمردان ایران میتوانستند بسادگی از روی موضع گیریهای حساس بگذرند و منتظر آینده باشند.

همچنین این روزها با ماه محرم همراه بود که برای شیعه مذهبیان از ارزش دیگری برخوردار است. از طرفی در حدود جشن پوریم یهودیان است.

مسئله زمان حمله قبل از فرا رسیدن گرما که حداکثر تا دو هفته پس از نوروز شروع میشود هیچ فرصتی را برای جرج بوش باقی نمیگذاشت.

این جنگ از جنبه ای در تاریخ بشر کاملاً بیسابقه است. میزان رفت آمدهای سران کشورها و جلسات برگزار شده آنهم در مدتی آنچنان کوتاه آنقدر زیاد بود که میتوان گفت رکوردی تاریخی بجای گذاشته است. بهمین دلیل باید گفت که میزان ضد و بندها، کنار آمدنها و پشت کردنها و... آنقدر زیاد بوده و هست که میتوان موضوع سالیان سال مباحث سیاسیون و دانشجویان علوم سیاسی و علاقمندان باشد. شاید بتوان گفت **هنوز حتی یک در صد از آنچه در سطوح بالای سیاسی در جهان گذشته به بیرون درز نکرده است. در اصل اگر هم چیزی بیرون آمده باشد در شلوغی راست و دروغ ها گم میشود و بسختی میتوان تحلیلی از وقایع داد و مخصوصاً آینده را پیش بینی کرد،** چه این یکی امری است که برای هیچ کشور یا فردی امکان ندارد. تنها میتوان پس از هر دوره از وقایع با نگاهی گسترده و بدون جناح بندی به اندکی از قضایای پی برد. بر این اساس آنچه اکنون پس از نزدیک به سه هفته که از حمله به عراق میگذرد میتوان دید نکاتی بس اندک است.

طرح، طراح و مجری حمله

طرح و لفوویتر و رامسفلد و در اصل صهیونیستها برای حمله به عراق از سالها پیش وجود داشته اما آنها نتوانسته بودند بیل کلینتون را به آن وادار کنند. اساساً نیز بنظر میرسد مسئله رسوائی جنسی بیل کلینتون توطئه ای بوده که بدلیل بعضی موضع گیریهای او صورت گرفت، مثلاً زمانیکه ایران موشکی را امتحان کرد که بردش به اسرائیل میرسید و آنها خواستار شدند تا آمریکا، ایران را محکوم کند. بیل کلینتون در مقابل گفت؛ ایران حق دارد از خود دفاع کند. درست اندکی پس از آن بود که رسوائی جنسی او با یک دختر یهودی که مطابق نامش باید از خانواده رهبران مذهبی یهودیان باشد؛ افشا میشود. حتی گفتند زمانیکه باید عرفات را ملاقات میکرد با این دختر مشغول بوده، تا بدینوسیله او را در چشم اعراب سیاه کرده باشند. با وجود اینکه کنگره آمریکا حمله به عراق را تصویب کرده بود و این امر حمله را اجتناب ناپذیر میکرد بیل کلینتون زیر بار نرفت زیرا این تنها پرزیدنت آمریکا بود که میتوانست بنوعی از زیربار حمله خالی کند؛ او تنها به شلیک چند موشک از ناوهای جنگی اکتفا کرد.

اما فشار اصلی و پشت پرده از جانب صهیونیستها برای رسیدن بوعده یهوه (برترین خدای یهودیان) در عهد عتیق بیشتر و بیشتر میشود. وعده یهوه بصورت تئوری ناتان یا هو نخست وزیر سابق و عضو برجسته و صاحب نفوذ در دولت اسرائیل در آمده است. برای سرمایه داران غیر یهودی آمریکا نیز مسئله مطرح بود؛ تعدادی از آنان خواستار آن بودند تا با تسخیر چاه های نفت عراق و تسلط بر منطقه به قدرت کامل جهان تبدیل شوند؛ لیکن گروهی تن بدین کار نمیدادند و موضع گیری میکردند.

مسئله دیگر ترس از آن بود که در آینده ای نه چندان دور چین بزرگترین قدرت جهان خواهد شد؛ پس باید بند ناف را که همان شریان نفت است در دست گرفت تا برچین کنترل پیدا کرد.

جرج بوش دلیل شخصی و انتقام از صدام برای طرح ترور پدرش را هم پشتوانه داشت.

بهر صورت مخالفت اکثریت دول جهان راه بجائی نبرد و به آنها ثابت کرد که باید به خطر صهیونیستها جدی بنگرند.

هر چند ظاهر قضیه چنین مینماید که در آخرین روزهایی که به تاریخ شروع جنگ مانده بود جرج بوش رئیس جمهوری آمریکا بدنبال راه گریزی از جنگ میگشت. اما ظاهراً همه پل ها را پشت سر خراب کرده، مجبور بود در چاهی بپرد که در آینده آن ابر قدرت را به کشوری اگر نه ضعیف بلکه نه چندان هم قوی تبدیل میکرد. جنبش روشنفکری پیشتر نوشته بود که این عمل آمریکا میتواند نقطه عطف سقوط اش باشد و البته پس از آن یهودیان آنجا را ترک کرده به کشور دیگری که قدرت برتر جهان بشود میروند؛ برای آنان این تجربه و حرکتی هزارساله است.

رامسفلد در خصوص توان نیروها و هزینه ها؛ آمریکائیان و جهانیان را فریب داد. او میدانست که تحت شرایط موجود امکان شکست صدام طی یکی دو روز وجود ندارد و کسی هم با گل به استقبال نمیاید. با اینحال آمریکا را به دام جنگ کشید زیرا میدانست تحت چنان شرایطی راه عقب گرد نیست و دولت مجبور به تامین بودجه و ارسال نفرات بیشتر میباید.

تقسیم عراق میان آمریکا و انگلیس

وقایع جنگ چنین مینماید که شمال در اختیار آمریکا و جنوب برای انگلیس تعیین شده بود اما چرا:

- 1- ایران رابطه دیپلماتیک خوبی در بالاترین سطوح با انگلیس دارد و نمیخواهد پس از سالها تلاش جهت حصول؛ آنرا بهم بزند. بنابراین برای ایران آرام کردن شیعیان و عدم ابراز عکس العمل منفی نسبت به انگلیسیهای آسانتر بود تا آمریکائیا. در این راستا در اوج بحران شروع جنگ، انگلیس ممنوعیت صدور بعضی کالاها به ایران را برداشت.
- 2- در جنوب شیعیان هستند و رابطه ایران و آمریکا در ظاهر حسنه نیست. خصوصا با اسرائیل مشکل دارند. پس در این مقطع نیاز بحمايت توده‌های مسلمان؛ در جهان آنها را از ارتباط و برخورد مستقیم و علنی با آمریکا باز میدارد. حضور آمریکائیان در بصره مشکل آفرین میشد و مخصوصا صدور نفت جنوب به اسرائیل مسئله را لاینحل میکرد. کما اینکه دیده شد در گرماگرم جنگ اسرائیل مطرح کرد که لوله نفتی شمال عراق به آن کشور باز خواهد شد. بدینترتیب از جنبه روانی آزمایشی کرد و زمینه را آماده ساخت. ایران نیز بدلیل سازش‌های پشت پرده و نیز حساسیت زمان مجبور بسکوت شد.
- 3- ارسال نفت شمال به اسرائیل با مشکل کمتری روبرو خواهد شد زیرا اولاً یهودیان ایران و عراق بیشتر در میان کردها هستند. همچنین کردها با این امید که توسط آمریکا صاحب کشوری بشوند؛ نه تنها از روبرو شدن با آمریکاپر هیزداشتند، بلکه با او همکاری کردند.

اعلام بیطرفی ایران چگونه تعبیر میشود

در اولین روز حمله وزیر امور خارجه، موضع رسمی ایران را در جنگ حفظ بیطرفی و عدم مداخله بنفع هیچ کدام از طرفین اعلام کرد. این موضعگیری در واقع دستوری رسمی به تمام نیروهای طرفدار ایران در حفظ آرامش و بیطرفی بود. هر چند توافق میان رهبری سیاسی و مذهبی بر همین پایه صورت گرفته بود اما اعلام رسمی آن از جانب نماینده دولت چند مضمون را با هم و یکجا در بر میگرفت و کار را نه تنها آسان میکرد بلکه امکان تغییر موضع را برای رهبران مذهبی باز میگذاشت. واقعیت اینست که اگر نیروهای شیعه مذهب جنوب که حدود 95% جمعیت را تشکیل میدادند و رهبری آن در ایران بود وارد جنگ با آمریکا (و البته در جنوب، انگلیس) میشدند، برای مهاجمین امکان پیروزی ابدی وجود نداشت. اساسا یکی از دلایلی هم که انگلیس برای حمله به بصره انتخاب شد همان رابطه خوب در بالاترین سطح دیپلماتیک با ایران بود. نیروهای شیعه تجربه جنگ 1991 را داشتند پس صلاح در آن دیدند که منتظرگردند تا در مرحله اول صدام از سر راه برداشته شود؛ مبادا آمریکا دوباره پشیمان شده و بنوعی مصالحه با او تن در دهد. نه همکاری با صدام معقول بود زیرا او را قهرمان و رهبر جنبش آزادیبخش میکرد و نه همکاری با آمریکا زیرا آنها را نجات بخش نشان میداد. باید تاکید کرد بیطرفی شیعیان که بخش اعظم جمعیت جنوب را تشکیل میدادند، باعث شد تا فقط نیروهای طرفدار صدام در مقابل انگلیسیها و آمریکائیا قرار بگیرند؛ بدینترتیب کار برای مهاجمین بسیار آسان شد. اما اگر شیعیان بر علیه صدام وارد مبارزه میشدند؛ آنگاه طی همان یکی دو روز اول کار نیروهای طرفدار صدام تمام بود.

عراق پس از صدام

پایان صدام هر لحظه نزدیکتر میشود. هر آن انتظار میرود که قدرت صدام بنوعی از میان برود و در نتیجه این حکومت استبدادی فردی برچیده شود. در همین حال و قبل از اعلام رسمی شکست صدام که همه آنرا حتمی قلمداد میکنند؛ موضوع اصلی و مورد بحث در میان دول جهان؛ آینده عراق بعد از صدام حسین میباشد. موضوع اینست که آیا پس از شکست کامل صدام نیروهای ائتلاف مهاجم قادر هستند در عراق بمانند و حکومت کنند. برخلاف تحلیلهائی که ارائه میشود در وحله اول باید گفت عراق؛ ویتنام نخواهد شد. زیرا از زمان جنگ سرد بسرآمده و آن قدرتی که هزینه‌های سنگین جنگ ویتکنگها با آمریکا را بر دوش میکشید اکنون وجود ندارد. اما در صورت عدم خروج نیروهای ائتلافی مهاجم، مشکل اصلی تر در جنوب خواهد بود که در اختیار انگلیس است. لیکن انگلیس بدلالی چند خواستار راه حل مسالمت آمیز میباشد؛ از جمله اینکه عضو اروپای مشترک است و باید با آنها کنار بیاید. در ضمن روابط خوبی را با ایران شروع کرده که نمیخواهد آنرا از هم بپاشد. همچنین در آنصورت باید در روابط خود با جهان اسلام و عرب نیز ضرباتی را ببذیرد. شیعیان نیز خواستار حل سریع و مسالمت آمیز هستند. ظاهر قضایا نشان میدهد که آن قسمت از عراق مشکل زیادی نخواهد داشت مگر آنکه آمریکا تحت فشار صهیونیستها دست بدخلت بزند که دیوانگی محض است. مشکل شمال عراق دیگر است. هر چند اکثریت قریب باتفاق دول جهان خواستار تمامیت ارضی عراق هستند اما از جانب اسرائیل (با توجه به طرح اسرائیل بزرگ از نیل تا فرات) نمیتوان مطمئن بود که دست بتحرکات و آشوب و اساسا دست درازی بمنطقه نرزد. کردها از نظم و سازمان تجربه و آنچه لازمه اولیه ایجاد و اداره کشور است برخوردار نبوده و نیستند؛ اما قضیه آنجاست که چنین آرزویی را دارند. شاید خودشان اکنون متوجه شده باشند که تشکیل یک کشور از آن فراتر اداره و توسعه آن؛ کار ساده ای نیست. چنانچه اکراد از اندکی هوشیاری سیاسی برخوردار باشند؛ باید متوجه گردیده باشند که در اتحاد با سایر ملل و اقوام ساکن عراق و ایجاد کشوری فدرال مسیر بهتر و سریعتری را برای رسیدن به پیشرفت و توسعه خواهند پیمود. لیکن در این راه فقط آنها نیستند که تعیین کننده اند بلکه دست پنهان اسرائیل در آنجا مناقشه بر انگیز است و موضوع را پیچیده میکند.

علیرغم تمامی مخالفتها با جنگ؛ رامسفلد و ولفو ویتز و صهیونیستها جنگ را براه انداختند. ولی اکنون تقریباً کلیه کشورهای جهان حتی آنکه بشدت با شروع آن مخالفت میکردند؛ همانند فرانسه، آلمان و روسیه و او خواستار پایان آن و برکناری صدام هستند. لیکن مشکل اصلی بصورت جدی در سر راه باقی است. در حالیکه رامسفلد و ولفو ویتز و صهیونیستها خواستار تسلط بر عراق هستند جناحی دیگر در آمریکا که وزارت امور خارجه آنرا رهبری میکند مایل است تا سازمان ملل رهبری عراق را بدست بگیرد. این ابتدای یک شکاف عمده در دستگاه حاکمه آمریکاست. از طرف دیگر نزدیکترین متحد نظامی آمریکا یعنی انگلیس نیز خواستار رهبری سازمان ملل در عراق است. سایرین؛ روسیه؛ چین، فرانسه؛ آلمان؛ ایران و تقریباً تمامی دول جهان نیز خواستار آنند تا سازمان ملل در عراق مسئولیت اصلی را بر عهده داشته باشد. در واقع اکنون تمامی دول جهان در یکطرف قرار دارند و جناحی در دولت آمریکا باضافه اسرائیل در طرف دیگر.

از هم اکنون عواقب فاجعه بار تسخیر شهرها توسط نیروهای انتلافی مهاجم (نبود دولت، نظم، قانون، سیستم اقتصادی و غیره که اساس زندگیست) کاملاً مشهود است. باید هرچه زودتر جلوی این فاجعه بزرگ انسانی که صهیونیستها مسبب اصلی آن هستند، گرفته شود.

مسئله خسارت جنگ عراق با ایران و نقش آمریکا در این بهکاری

یک نکته بسیار اساسی و مهم همیشه باید جلوی چشم ایران و ایرانیان باشد. عراق جنگ با ایران را آغاز کرد و این مطلب را مجامع بین المللی تایید کرده اند. بنابراین خسارت جنگ را که بالغ بر 1000 میلیارد دلار میشود باید بپردازد. این پولی است که برای بازسازی ایران اهمیت حیاتی دارد. دوم اینکه آمریکا و غرب اعتراف کرده اند که در راه اندازی جنگ و حمایت از صدام دست داشته و اشتباه کرده اند پس باید آنها نیز در این بازپرداخت شریک باشند. دیگر اینکه تعدادی از شهروندان آمریکائی با متهم کردن جمهوری اسلامی در بعضی عملیاتی که توسط جنبشهای اسلامی در کشورهای دیگر صورت گرفته و خساراتی بر آنها و یا اقوام ایشان وارد آمده تقاضاهای میلیارد دلاری مطرح کرده اند. پس دولت ایران نیز باید در جهت حفظ حقوق و منافع شهروندان خود دست باقدا م متقابل زده مراکزی را برای طرح شکایت آنها ایجاد کند تا هزاران هزار ایرانی که در طرح حمایت این کشورها از صدام و حمله او به ایران نه تنها اموال خود را از دست داده اند (که در لیست 1000 میلیارد دلار آمده) بلکه بدلیل از دست دادن خویشان، ناقص العضو شدن و یا اسیر جنگی چندین ساله در عراق بودن، خواستار مبالغی هزاران برابر درخواست آمریکائیان بشوند. جای بسیار شگفتی است در حالیکه بعنوان مثال مشخص یک وکیل یهودی شهروند آمریکا بدلیل ضربه ای که یکی از خویشانش در اسرائیل از نیروهای مذهبی طرفدار ایران خورده بود بدادگاهی در آمریکا شکایت برده و میلیونها دلار خسارت طلب کرده و آبروی ایرانیان را در جهان برده اند؛ دولتمردان، هوشمندان، انساندوستان و وطن پرستان ایرانی درس نمیگیرند و اقدامات مشابه گسترده بعمل نمیآورند؛ حتی بهتر آنستکه شکایات را به سطح دادگاههای بین المللی بکشانند.

حال چنانچه آمریکا پس از شکست صدام بخواهد بر عراق حکومت کند باید بعنوان دولت عراق خسارت جنگی ایران را بپردازد. بنابراین شاید برای ایران مقرون بصرفه باشد که دولت ثروتمند آمریکا (یا اسرائیل) بر عراق حکومت کند.

اما آنچه که محتمل بنظر میرسد آنستکه؛ آمریکا نمیتواند تنها به اتکا حمایت اسرائیل که از منفورترین کشورهای جهان است، سیاست فشار بر جهان، برای کنترل عراق را پیش ببرد. پس مجبور بعقب نشینی خواهد بود، تا سازمان ملل وارد عمل بشود. در واقع آمریکا با این جنگ عملاً نقطه عطف در جهت سقوط را آغاز کرد. قدرت برتر نظامی بودن برای اعمال قدرت بر جهان کافی نیست. جنبش روشنفکری پیشتر هم گفته بود سیاسیون و برنامه ریزان آمریکا از دانش کافی برخوردار نیستند و تاریخ را نخوانده اند تا یاد بگیرند؛ در جهان هیچ گاه دولتها بسادگی اجازه نداده اند تا یکی بر همگی چیره شود.

آیا آمریکا قادر است به ایران حمله کرده باهدف خود دست یابد.

اینکه آمریکا به ایران حمله نظامی خواهد کرد حرفی است که تا عمل راه بسیار طولانی دارد. زیرا دیده شد، علیرغم اینکه عراق کشوری بسیار ضعف در حد ضعیفترین کشورهای جهان بود و صدام از هیچ حمایت خارجی برخوردار نبوده از درون نیز مردم از رژیم ابداء حمایت نکردند؛ بلکه برعکس با او در شمال بطور علنی مبارزه شدند؛ با اینحال شکست کامل صدام برای آمریکا و متحدانش تا این لحظه هنوز حاصل نشده است. پس چگونه میتواند با ایران وارد جنگ بشود.

حمله به ایران هیچ حمایت بین المللی را بدنبال نخواهد داشت. نزدیکترین متحدین آمریکا در جنگ علیه عراق مانند انگلیس و اسپانیا در بالاترین سطوح دولتی؛ در همین مقطع جنگ به ایران سفر میکنند و میدانند کمک ایران چقدر برای آنها ارزشمند است. آنها از حمله به ایران حمایت نخواهند کرد. بنظر میرسد برای چنین حمله ای آمریکا و اسرائیل تنها باشند. اکنون ایران از نظر نظامی کشوری قوی است و ابداء قابل مقایسه با نیروهای صدام نیست.

حمله به ایران بزبانی ساده یعنی قطع صدور نفت؛ زیرا ایران بسادگی میتواند با موشکهای خود تمام خلیج فارس و دریای عمان و حتی مقدار زیادی از دریای هند را ببوشاند.

نتیجتاً در وحله اول آمریکا باید ناوهای جنگی و هوایمابر خود را از خلیج فارس و دریای عمان خارج کند. حتی معلوم نیست ناوهای آمریکائی در دریای هند، سیاه و مدیترانه نیز از تیر رس در امان باشند. سپس باید منتظر آن باشد که شورش عظیم در جنوب عراق آنها را گرفتار کند. حمله به ایران و یا حتی سوریه زنگ خطر برای سایر کشورهای منطقه را بصدا در میآورد و در آنجا نیز مخالفت و درگیری با آمریکا گسترش خواهد یافت. باید افزود که شعارهای جهادی که صدام یا اسامه بن لادن میدادند ارزش مذهبی نداشت اما حمله آمریکا (که بحساب اسرائیل گذاشته خواهد شد) به ایران که اکنون پایگاه شیعه است موضوع دیگریست که میتواند بطور واقعی و جدی احساسات مسلمانان و بویژه شیعیان را که در تمام جهان و خصوصاً از لبنان تا هند بصورت گسترده وجود دارند تحریک کرده

آسایش را از آمریکا و اسرائیل و شهروندانشان در تمام جهان صلب کند. اما از همه مهمتر میتواند باعث بایکوت جدی و همه جانبه آمریکا و اسرائیل و اینبار نه تنها توسط مردم بلکه توسط اکثریت دولتهای شرقی و غربی بشود.

یک نکته دیگر را هم باید کاملاً مورد توجه قرار داد و آن تفاوت اساسی میان ایران و عراق است. در عراق یک فرد بنام صدام حسین تمام قدرت را در دست داشت. در حمله آمریکا به عراق با از بین رفتن صدام کار جنگ و مقاومت آنها به اتمام میرسد. در واقع جنگ بر علیه صدام و نیروهایش است؛ لیکن در مورد ایران قضیه کاملاً متفاوت است. ایران کشوری است که در منطقه نمونه دموکراسی میباشد و آزادی بیان در آنجا نوعی از بسیاری کشورهای حتی اروپائی و آمریکا نیز بیشتر است. زیرا در این کشورها تسلط گسترده صهیونیستها بر اقتصاد؛ وسایل ارتباطات جمعی و خصوصاً مطبوعات یک نوع سانسور و شستشوی مغزی اعلام نشده و مخفی را برقرار کرده که از بدترین انواع است. اما بهر صورت چنانچه آمریکا بخواهد به ایران حمله کند فرد خاصی همانند صدام را در مقابل ندارد تا با از میان بردنش پیروزی را بدست آورد؛ بلکه با یک مجموعه و یک ملت رو بروست.

باین دلایل و همچنانکه جنبش روشنفکری یکسال پیشتر در تحلیل از سخنان جرج بوش، در قرار دادن ایران در محور شیطانی؛ مفصل تر توضیح داده بود؛ آمریکا قادر به حمله به ایران نخواهد بود هرچند که چنین فکر و آرزویی را بعنوان شرط لازم و ضروری برای سروری بر جهان در سر داشته باشد.

جنبش روشنفکری همواره تاکید داشته: حیات دیوانی مانند آمریکا و اسرائیل بر جنگ است آنها در صلح میمیرند. پس باید تمامی تلاش را بکار برد تا از جنگ گریخت.

احتمال دخالت غیر مستقیم آمریکا در امور داخلی ایران

اینکه گفته میشود آمریکا دخالت نظامی نخواهد کرد، بلکه از اپوزیسیون ایرانی در تغییر رژیم سود خواهد برد؛ حرفی در حد همان حمله نظامی پوچ، و حرکتی غیر قابل اجراست.

ایران میتواند از طریق مجامع بین المللی آمریکا را بدلیل دخالت در امور داخلی اش به دادگاه بکشاند. حتی همین حالا نیز آمریکا بابت حمایت از سازمان مجاهدین مسعود رجوی که خود آنها را تروریست نامیده باید پاسخگو باشد. این ضعف اساسی و قابل انتقاد به دولت ایران است که چرا آمریکا را بابت حمایتش از مجاهدین به دادگاههای بین المللی نمیکشاند. اگر آمریکائیان بابت اعمال حزب الله و او از ایران غرامت میخواهند؛ ایران نیز باید بابت اعمال مجاهدین که مورد حمایت اش بود از آمریکا ادعای خسارت بکند. ضعف ایران در عدم قدرت انطباق با مقررات بین المللی و کمبود این دانش (که ضعفی تاریخی و ریشه دار میباشد) و عدم شرکت در این نوع بازیهای سیاسی از جمله نکاتی است که باعث گردیده تا بجای عملکرد سیاسی-دیپلماتیک بیشترگرایشها در جهت اعمال خشونت آمیز تمرکز یابند. در واقع ضعف در این دانش باعث گردید تا کشورهایی همانند آمریکا و اسرائیل که بزرگترین جنایات را در دنیا میکنند؛ چهره واقعی خود را پشت نقابی از مظلومیت مخفی کرده و یک عمل کوچک ویا انتہاری را جنایتی بزرگ جلوه دهند.

دیگر اینکه اپوزیسیون خارج از رژیم از چنان قدرت و انسجام و برنامه و طرفدارانی برخوردار نیستند که قابل بحث برای جایگزینی باشند. سلطنت نیز تاریخی نه تنها در ایران بلکه حتی در کشوری همانند افغانستان که مملو از طوایف بود عمرش بسر رسید. نگاهی بهمین چند سال پیش و سرنوشت پادشاهان کشورهای بلوک شرق سابق که نتوانستند به سلطنت باز گردند؛ نشانگر نقطه پایان بر حکومتهای سلطنتی در چنین نقاطی در جهان میباشد.

ایرانیان و چگونگی برخورد با مسائل داخلی و جهان

اکنون یکی از حساس ترین مقاطع تاریخ رقم میخورد که در آن ایران و ایرانیان نقش تعیین کننده ای میتوانند داشته باشند. همانطور که جنبش روشنفکری پیشتر نیز گفته صحبت بر سر تقسیم و آقائی بر جهان است. چنانچه آمریکا و اسرائیل موفق شوند دنیا را بزانو در آورند آنگاه برای دوره ای طولانی بر این قدرت باقی خواهند ماند. اما سایر دول جهان سعی دارند تا نیرویشان را رویهم گذاشته در برابر آندو بایستند. از آنجائیکه این جنگ میان آمریکا و اسرائیل از یکطرف و سایر کشورها در طرف دیگر در منطقه استراتژیک خاورمیانه رقم میخورد، هشیاری و دقت ایرانیان بسیار مهم است. اکنون زمانی است که عملکرد ایرانیان در تاریخ ثبت شده بر ایشان ننگ با افتخار همراه خواهد آورد.

ایرانیان باید با حفظ حق خود برای تغییرات گسترده و اساسی در سیستم حکومتی و تغییر قانون اساسی جمهوری اسلامی به قانون اساسی ایران؛ هشیار باشند که در این راه دیگران و مخصوصاً آمریکا و اسرائیل دوست اشان نیستند و بازیچه دست آنها نگردند. ایرانیان نباید اجازه بدهند تا سایرین برای آنها تعیین تکلیف بکنند. بلکه باید حرکتی که از انقلاب مشروطیت شروع و تا امروز ادامه دارد سرلوحه کار خود قرار دهند و آزاد و مستقل با توجه بمنافع ملی حرکت کنند.